

A person wearing a black jacket, helmet, and goggles stands in the center of a street, surrounded by thick white tear gas. They have their right fist raised high in a gesture of protest or defiance. The background shows other people in similar gear and a city street with buildings and trees.

بحران سرمایه داری:

صعود مبارزه طبقاتی و

خلأ رهبری انقلابی

گردآوری و ترجمه: آرام نوبخت

گرایش
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	عنوان
۳	مقدمه: بحران جهانی سرمایه داری و وظایف مارکسیست های انقلابی
۱۱	بحران سرمایه داری: اجلاس «گروه هفت» در سایه تضادهای عمیق ملی
۱۵	امریکا: صعود دوباره مبارزه طبقاتی
۱۹	فرانسه: پیش به سوی بسیج کارگران اروپا برای دفاع از اعتصابات فرانسه!
۲۳	یونان: اعتصاب کارگران یونان علیه سیاست های ریاضتی سیریزا
۲۷	چین: خروش اعتراضات به دنبال حذف مشاغل
۳۰	هند: اعتصاب میلیون ها کارگر هندی علیه اصلاحات بازاری حکومت مودی



مقدمه: بحران جهانی سرمایه داری و وظایف مارکسیست های انقلابی

آرام نوبخت

اواخر سال گذشته میلادی، مطلبی به عنوان جمع‌بندی و ارزیابی فشرده تحولات یک ساله سرمایه داری جهانی تهیه شده بود که با این جمله آغاز می شد: «هراس، بدبینی و چشم اندازهای منفی نسبت به سال جدید، در سطر به سطر گزارش ها و سخنان محافل حاکم سرتاسر جهان موج می زند. این بار به زحمت می توان اثری از خوش بینی در نظرات حکومت ها سراغ گرفت». منتها گذشت کم تر از یک ماه از سال جاری، نشان داد که حتی این بدبینی ها هم عناصر زیادی از خوش بینی را در خود جای می داده اند.

از سال ۲۰۰۸ تا به الآن، همه متریک ها و شاخص سنجش اقتصادی، از تولید گرفته تا سرمایه گذاری مولد و رشد دستمزدها، به طور مداوم پایین تر از تخمین ها و پیش بینی های اقتصاددانان بورژوازی از آب درمی آمده اند. در عوض اقتصاد سرمایه داری جهانی تنها در یک حوزه قابلیت بالای خود را به اثبات رسانیده و آن زایش میلیاردرهایی است که فقط مانند انگل از بدن میزبان خود تغذیه می کنند. کل فعالیت های مالی انگلی و اجتماعاً مخرب این اقلیت، از یک سو معاملات ادغام و تصاحب شرکت ها، باز خرید سهام (با اتکا به پول ارزان بانک های مرکزی جهان)، بورس بازی و املاک است، و از سوی دیگر اخراج های دسته جمعی، کاهش دستمزدها و حمله تمام عیار به طبقه کارگر.

چهارشنبه هفته پیش، با آغاز «مجمع جهانی اقتصاد» در شهر «داووس» (سوئیس)، بخش کثیری از همین اقلیت انگشت شمار انگلی و سیاستمداران دنیا، در یک جا گرد آمدند تا در وسط اسکی در کوه های آلپ و صرف شامی به بهای هر پرس ۱۰۰۰ دلار، به «مأموریت» خود، یعنی «بهبود وضعیت جهان» (بنا به تعریف وب سایت این مجمع) عمل کنند.

طبق جدیدترین گزارش اوکسفام «در سال ۲۰۱۵، تنها ۶۲ نفر ثروتی معادل ۳٫۶ میلیارد نفر، یعنی نیمه پایینی جمعیت جهان داشتند».

ثروت این ۶۲ نفر که اکثراً به نشست داووس دعوت شدند، از سال ۲۰۱۰ به این سو ۴۴ درصد افزایش پیدا کرده است، در حالی که ثروت نیمه پایینی جمعیت جهان طی همین دوره، برعکس ۴۱ درصد سقوط کرده است!

در نتیجه، مأموریت «بهبود وضعیت جهانی»، دقیقاً اسم رمز برای یافتن تمهیداتی علیه طبقه کارگر جهانی است که موقعیت ممتاز طبقه حاکمی را که امروز در این «۶۲ نفر» جلوه یافته، حفظ کند.

«مجمع جهانی اقتصاد» امسال در سایه بحران‌هایی برگزار می‌شود که نظایر آن از جنگ جهانی دوم به این سو بی سابقه است. در حوزه اقتصادی، لفظ «بُن بست» ملایم‌ترین واژه برای توصیف وضعیت کنونی سرمایه داری جهانی است.

«ویلیام وایت»، اقتصاددان ارشد سابق «بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی» و سرپرست فعلی کمیته بازرگری «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» در آستانه نشست داووس، اعلام کرد که «وضعیت وخیم‌تر از سال ۲۰۰۷ هست. مهمات اقتصادی کلان ما برای مبارزه با رکودها اساساً ته کشیده است».

«صندوق بین‌المللی پول» با انتشار گزارشی، پیش‌بینی‌های خود برای رشد جهانی سال جاری و ۲۰۱۷ را پایین‌تر آورد و هشدار داد «اگر موفق نشویم سکان هدایت تحولات کلیدی جهان را به دست بگیریم، رشد اقتصادی می‌تواند از ریل خارج شود». این نهاد رشد جهانی ۳,۴ درصدی را برای سال ۲۰۱۶ پیش‌بینی می‌کند، در حالی که اکتبر سال پیش این رقم را ۳,۶ درصد برآورد کرده بود. به علاوه رشد پیش‌بینی شده سال ۲۰۱۷ نیز از ۳,۸ درصد، به ۳,۶ کاهش پیدا کرده است. احتمال می‌رود که اقتصاد آمریکا نیز با نرخ ۲,۶ درصد در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ (به جای نرخ سابق ۲,۸ درصد) رشد کند؛ و نرخ پیش‌بینی شده رشد منطقه یورو نیز از رقم پیشین ۱,۸ درصد به ۱,۷ تقلیل داده شده است.

در این میان، تمرکز اخص بر روی بحران اقتصادی چین بوده است، که به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان و تأمین‌کننده اصلی نیروی کار ارزان شرکت‌های بین‌المللی، تا مدتی و به ویژه از زمان بحران مالی ۲۰۰۸ به این سو، «موتور رشد» و «کمک‌فهر» برای سرمایه داری علیل جهانی محسوب می‌شد. اما مشکلات کنونی چین، خود نمود یک بحران عمیق جهانی است که کانون اصلی آن ایالات متحده آمریکا بوده است.

رشد آهسته تر اقتصاد چین، خود عامل اصلی پشت سقوط آزاد بهای بسیاری از کالاها بوده است. از ۴۶ کالای تحت نظارت «بانک جهانی»، بهای ۴۲ قلم اکنون در پایین ترین سطح از اوایل دهه ۱۹۸۰ قرار دارد. در حالی که تنش های خاورمیانه رو به صعود هستند، قیمت های نفت به سقوط ادامه می دهند، و نخستین هفته ماه ژانویه را با هر بشکه ۳۲ دلار آغاز کردند. اکثر نهادها در حال پایین آوردن تخمین های پیش بینی شده خود از بهای نفت در سال ۲۰۱۶ هستند، به طوری که شرکت مالی «مورگان استنلی» آن را هر بشکه ۲۰ دلار پیش بینی می کند. کاهش درآمدهای نفتی، اکثر کشورهای تولید کننده نفت را به سوی رکود و بحران هل داده، و این همراه شده است با تشدید نارضایتی های سیاسی از عربستان سعودی تا ونزوئلا. «آژانس بین المللی انرژی» اخیراً هشدار داد که با بازگشت نفت ایران به دنبال رفع تحریم ها به بازار، نفت جهانی «می تواند از مزاد عرضه اشباع شود» و این امر «توانایی نظام نفتی به جذب مزاد» را با مشکلات جدی رو به رو خواهد کرد.

آهستگی رشد اقتصادی چین، کاهش بهای نفت و چشم اندازهای منفی رشد اقتصاد جهانی در سال جاری، در مجموع ارزش شاخص های بورس جهانی را از چین تا اروپا و امریکا پایین آورده اند.

سیاست های «تسهیل کمی» بانک مرکزی امریکا و سایر کشورهای جهان که تریلیون ها دلار به نظام مالی جهانی تزریق کردند، آن چنان میزان استقراض شرکت ها در «بازارهای نوظهور» را بالا بردند که سطح بدهی آن ها با بیش از ۴ برابر افزایش، از ۴ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۴ به بیش از ۱۸ تریلیون دلار تا سال ۲۰۱۴ رسیده است. اکنون این پول ها برای خروج صف بسته اند. به گفته «مؤسسه مالی بین المللی»، سال گذشته بازارهای نوظهور شاهد خروج ۷۳۵ میلیارد دلار سرمایه بودند که بخش اعظم آن از چین بوده است. بدهی هایی که طی هشت سال روی هم تلنبار شده اند، عموماً هرگز دیگر قابل پرداخت نخواهند بود. درست به همین دلیل است که «ویلیام وایت» می گوید: «بازارهای نوظهور بعد از بحران بانک لیمان بخشی از راه حل بودند. اما حالا خود بخشی از مشکل هستند».

صعود چین به عنوان یک قدرت اقتصادی جهانی، ارتباط تنگاتنگی دارد با افول امپریالیسم امریکا که در مرکز بحران سرمایه داری جهانی است. تبدیل این رژیم مائوئیستی به انبار نیروی کار ارزان و استثمار برای ابرشرکت های فراملی، روی دیگر انحطاط صنایع امریکا و نقش بیش از پیش مسلط طفیلی گری مالی در اقتصاد امریکا است.

طی چند دهه گذشته «وال استریت»، به طور مداوم مشغول دمیدن به حباب‌های مالی بود که یکی از پس‌دیگری می‌ترکیدند و راه را به روی بحران بعدی بازمی‌کردند (بحران مالی ۱۹۹۷ آسیا؛ حباب «دات کام» از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰؛ شیب‌های وام‌های رهنی درجه دو و بروز بحران مالی ۲۰۰۸). در این بین، زیرساخت‌های اجتماعی نابود شدند و طبقه کارگر بود که عمیق‌تر از پیش به ناامنی اقتصادی و فقر درگلتید.

هفته گذشته شرکت‌های بزرگ سرتاسر جهان، خبر از تعدیل و کاهش تند نیروی کار خود را دادند. طلایه دار این روند حذف مشاغل، شرکت‌های انرژی، به خصوص در صنایع نفتی و گازی هستند که از سقوط قیمت‌های نفت به سختی ضربه دیده‌اند. به عنوان مثال «شلومبرژه»، بزرگ‌ترین شرکت حفاری و تکنولوژی نفتی، روز پنج‌شنبه اعلام کرد که ۱۰ هزار موقعیت شغلی، معادل با ده درصد نیروی کار خود را حذف خواهد کرد. یا «رویال داچ شل» گزارش داد که برنامه خود برای حذف ۷۵۰۰ فرصت شغلی را امسال به ۱۰ هزار و ۳۰۰ شغل افزایش خواهد داد.

این حمله گسترده از بالا، با رشد مقام طبقه کارگر از پایین رو به رو شده است. درست به همین دلیل است که مثلاً رژیم تا مغز استخوان گنبدیده چین، از تبعات سیاسی و اجتماعی خصوصی سازی، حذف مشاغل و سایر سیاست‌های درخواستی سرمایه بین‌المللی و باند حاکم کنونی، وحشت زده است. سال پیش شمار اعتصابات و اعتراضات کارگری چین به بیش از دو برابر سال قبل رسید. این تصویر از رشد مبارزات را می‌توان در سرتاسر جهان، از جمله در اروپا و آمریکا نیز دید.

انحطاط تاریخی امپریالیسم آمریکا و متحدین آن، و سر بر آوردن قدرت‌های جدید سرمایه داری مانند چین، و همین‌طور افزایش مقاومت طبقه کارگر در سرتاسر جهان، روی هم رفته طبقات حاکم را به سوی خروج از بحران با استفاده از ابزار میلیتاریسم و جنگ کشانده است (به طور اخص، آمریکا؛ ژاپن و آلمان). بی‌دلیل نیست که طبق تخمین «مؤسسه بین‌المللی پژوهش‌های صلح استکهلم»، مخارج نظامی جهان در سال ۲۰۱۴، رقم نجومی حدوداً ۱۷۷۶ میلیارد دلار بوده است.

تنازعات ژئوپلیتیک کنونی، به خصوص در خاورمیانه را باید در چنین بستری درک کرد. عملاً هر گوشه جهان یا به میدان نبرد تبدیل شده یا به طور بالقوه مستعد تبدیل به آن است. قدرت‌های امپریالیست جهان و متحدین شان (نظیر عربستان، قطر، ترکیه و اسرائیل)، به همراه دیگر دولت‌های سرمایه داری ارتجاعی

(مانند جمهوری اسلامی ایران، روسیه، و ...) در کشمکش با یکدیگر منطقه خاورمیانه را از هم دریده اند. و این در حالی است که توافق اخیر برجام میان ایران و ۱+۵، منجر به واکنش متحدین سنتی امریکا، یعنی عربستان، ترکیه و اسرائیل شده است. جنگ های نیابتی، جنگ داخلی، کشتار و تغییر رژیم، منطقه را به کابوس تبدیل کرده است. به دنبال رقابت های امریکا و ناتو با روسیه، اروپای شرقی مجدداً میلیتاریزه شده است. در شرق آسیا نیز امریکا در حال دست زدن به تحرکاتی خطرناک علیه چین بر سر مسأله «دریای جنوب چین» است. در آفریقا نیز امپریالیسم امریکا و اروپا مشغول برنامه ریزی عملیات در لیبی، کامرون، نیجریه و سایر کشورها هستند.

نتیجه این وضعیت، اضافه شدن «بحران پناهندگی» به مجموعه نامتناهی بحران های سرمایه داری بوده است. «بحران پناهندگی» که به اعتراف سازمان ملل حادثه از جنگ جهانی دوم است، تاکنون طبق آخرین تخمین ۶۰ میلیون نفر را آواره کرده است.

در آخرین هفته های سال پیش، اتحادیه اروپا با انعقاد قراردادهای کثیفی با دیکتاتوری های آفریقا و رژیم استبدادی ترکیه، سیاست بازدارندگی پناهندگی را رو به بیرون بسط داده است. حکومت آنکارا پیشنهاد سه میلیارد یورو برای جلوگیری از ورود پناهندگان به اروپا را دریافت کرده، و در این میان به کشورهای آفریقایی گفته شده است که اعطای کمک های توسعه، تنها منوط به همکاری در زمینه سیاست بازدارندگی پناهندگان خواهد بود.

اتحادیه اروپا حتی از مداخله دادن دیکتاتوری «اریتره» که پناهندگان را به گلوله می بیند یا دیکتاتوری سودان که دیوان بین المللی کیفری برای رئیس جمهورش «عمر البشیر» به اتهام ارتکاب نسل کشی و جنایات جنگی حکم بازداشت صادر کرده است، دریغ نمی کند.

ورود تقریباً ۱ میلیون پناهنده در طی یک سال گذشته به خاک اروپا (یعنی تنها ۰,۲ درصد از کل جمعیت ۵۰۸ میلیونی اتحادیه اروپا)، به بهانه ای برای توجیه چرخش به راست کنونی تبدیل شده است.

حملات تروریستی پاریس، «سن برناردینو» (کالیفرنیا) و حوادث شب سال نو در شهر کُن آلمان (مبنی بر ادعای موج گسترده تعرض جنسی پناهجویان به زنان در جشن سال نو)، همگی برای تشدید حملات به حقوق دمکراتیک در داخل و مداخلات نظامی در خارج مورد بهره برداری قرار گرفته اند.

به این ترتیب همان‌ته مانده‌های دمکراسی بورژوازی هم در حال نابودی است. در حال حاضر فرانسه تحت یک «وضعیت فوق‌العاده» دائمی است. اعتراضات و اعتصابات به شدت محدود شده‌اند. مدتی پیش دادگاه کیفری شهر «امیان» شمال فرانسه، هشت کارگر سابق کمپانی تایر و لاستیک سازی «گودیر» را به اتهام گروگان گرفتن دو مدیر در ژانویه ۲۰۱۴، به دو سال زندان محکوم کرد، که شامل ۹ ماه حبس بدون امکان آزادی مشروط می‌شود.

در چنین اوضاعی، نیروهای فاشیستی و شبه‌فاشیستی (نظیر «طلوع طلایی» در یونان، «جبهه ملی» در فرانسه، «پگیدا» در آلمان و شخص «دونالد ترامپ»، کاندیدای ریاست جمهوری امریکا) رو به رشد هستند. این‌ها همان خصوصیات هستند که در مراحل اولیه و جنینی شان، از سوی لنین تشخیص داده شده بودند. لنین در شاهکار خود، «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری» (۱۹۱۷) توضیح داد که گرایش به سوی طفیلی‌گری مالی، انحصار، دیکتاتوری و جنگ، صرفاً نتیجه سیاست‌های ذهنی انتخابی رهبران سیاسی نیست، بلکه تجلی‌گرایش‌های بنیادی سرمایه داری در دوره انحطاط و بیماری آن است.

اما در این میان، سرمایه داری علاوه بر سرکوب پلیسی و جنگ، یک برگ برنده دیگر هم برای بقای خود دارد و آن گرایش‌های چپ‌خرده بورژوازی است. یکی از تجربیات استراتژیک بسیار مهم برای طبقه کارگر جهان در سال ۲۰۱۵، انتخاب «سیریزا» (ائتلاف چپ رادیکال) در یونان بود، که قدرت‌گیری آن از سوی برخی به مثابه یک نقطه عطف در سیاست جهانی ترسیم و معرفی می‌شد. اما طی یک سال، سیریزا یک به یک وعده‌های انتخاباتی خود را زیر پا گذاشت و هم‌اکنون سیاست‌هایی را پیش می‌برد که اصولاً در مخالف با آن‌ها انتخاب شده بود. انتخابات اسپانیا نیز نشان‌دهنده رشد قابل توجه متحد سیریزا، «پودموس»، با ژست‌های ضد ریاضتی بوده است.

اما تجربه یونان نشان داد که احزابی نظیر «پودموس»، «سیریزا»، «حزب چپ» آلمان و نظایر این‌ها در سطح جهان، تمام و کمال در تقابل با طبقه کارگر صف‌آرایی کرده‌اند و اصولاً وظیفه‌ای جز ممانعت از انقلاب و خرید وقت تنفس برای بورژوازی بحران زده ندارند. سالی که سپری شد، نه فقط ورشکستگی سیاسی چپ‌خرده بورژوازی را آشکار کرد، بلکه نشان داد بورژوازی چگونه در پوشش «چپ»، چرخش به «راست» خود را پنهان می‌کند.

وضعیت کنونی همین یک سال گذشته نشان می دهد که سرمایه داری مدت هاست که با پشت سر گذاشتن ظرفیت های خلاق خود، به یک نظام ارتجاعی محض تبدیل شده و هیچ منفذی برای رشد و پیشرفت نیروهای مولد باقی نگذاشته است. اما برخلاف دیدگاه دترمینیستی، سرمایه داری خود به خود دچار فروپاشی نمی شود؛ بلکه از یک بحران به بحران دیگر درمی غلتد. در نتیجه هیچ گزینه دیگری، به جز گزینه انقلاب سوسیالیستی، یعنی تنها انقلاب آگاهانه و بابرنامه برای نابودی این سیستم در مقابل طبقه کارگر نیست.

اعتصابات و تظاهرات وسیع ضد ریاضتی در اروپا یا مبارزات نیروهای مترقی خاورمیانه (مانند تجربه درخشان کوبانی در سوریه، مبارزات کردهای ترکیه، اعتراضات کارگری و اجتماعی ایران، اعتراضات لبنان به دنبال «بحران زباله»، اعتراضات توده ای در عراق، و تجمع گسترده مردم افغانستان در مقابل ارگ ریاست جمهوری در اعتراض به حاکمیت و کشتار طالبان و ...)، همه و همه نشانه وجود پتانسیل مبارزاتی برای ساختن یک بدیل است.

این که آثار مارکسیستی مانند «مانیفست کمونیست» و «کاپیتال» به آثار پرفروش جهان تبدیل شده، یا فردی (هرچند شیاد) مانند «برنی ساندرز» می تواند با صحبت از «سوسیالیسم» در جامعه سنتاً راست امریکا کمپین های موفق داشته باشد، نشان می دهد که ایده های سوسیالیسم تاچه حد موضوعیت دارد.

اما به همان میزان که حیات نکبت بار سرمایه داری به طول انجامیده، از زمان نخستین انقلاب سوسیالیستی تاریخ، یعنی اکتبر ۱۹۱۷ به این سو نیز این وظیفه در همه کشورها به تعویق افتاده است. همان طور که در سند بنیان گذاری انترناسیونال چهارم به قلم تروتسکی گفته شد: «پیش گزاره های عینی انقلاب پرولتری، نه فقط به «بلوغ» رسیده، بلکه از شدت بلوغ به نوعی در حال گندیدن است. بدون یک انقلاب سوسیالیستی، در دوره تاریخی بعدی یک فاجعه کل فرهنگ بشریت را تهدید می کند. اکنون نوبت پرولتاریا، یعنی به خصوص پیشتاز انقلابی آن است. بحران تاریخی بشریت، به بحران رهبری انقلابی تقلیل می یابد».

ریشه شکست های تاکنونی طبقه کارگر در براندازی نظام سرمایه داری را باید در همین «بحران رهبری انقلابی» و نه «ناتوانی» طبقه کارگر جستجو کرد؛ حل این بحران، وظیفه اخص مارکسیست های انقلابی است.

ارتقای سطح آگاهی فعلی ضد سرمایه داری به آگاهی انقلابی، تبدیل مبارزات خودانگیخته و پراکنده به مبارزات منسجم و سازمان یافته طبقه کارگر، تنها می تواند محصول فعالیت سازمانی مصمم، جدی و حول برنامه انقلابی در درون طبقه کارگر، آن هم بر پایه بخش پیشروی این طبقه باشد (و نه اصلاحات «انسان-دوستانه»، فعالیت های باری به هرجهت و خرده کاری های پراکنده). این همان ظرفی است که برای انقلاب سوسیالیستی - یعنی نخستین انقلاب در تاریخ بشر که تلاش می کند جامعه را به شکل آگاهانه و مطابق با یک برنامه دگرگون کند - لازم است؛ این دقیقاً همان ظرفی است که غیابش، امضای سند شکست قطعی طبقه کارگر است و انقلاب را به تعویق می اندازد. واقعیات موجود نه فقط غیاب «حزب پیشتاز انقلابی» و ضرورت آن را نشان می دهد، بلکه به خوبی اثبات می کند که احزاب موجود، هیچ یک مرتبط با طبقه کارگر نیستند و خود به مانع پیشروی آن مبدل شده اند. در حال حاضر هیچ وظیفه ای به اندازه تدارک برای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، این چنین مبرم و حیاتی نیست.

۴ بهمن ۱۳۹۴ (۲۴ ژانویه ۲۰۱۶)

اجلاس گروه هفت در سایه تضادهای عمیق ملی

نیک بیمز

دو موضوع مهم در کانون اقتصاد و سیاست جهانی - یعنی تدارکات امریکا برای جنگ با چین و شکاف های عمیق میان قدرت های اصلی در مواجهه با رکود جاری اقتصاد جهانی - بر نخستین روز اجلاس گروه ۷ در ژاپن سایه افکنده بود.

گمان می رود این اجلاس که روز جمعه به پایان می رسد، بیانیه ای درباره «امنیت بحری» در دریای جنوب چین صادر کند. دریای جنوب چین در حال حاضر صحنه نبرد میان این کشور از یک سو و امریکا و متحدین منطقه ای آن از سوی دیگر بر سر ادعای ارضی چین بر جزایر این آب ها است.

در پایان روز نخست، یکی از مقامات ژاپن طی مصاحبه ای با خبرنگاران گفت که نخست وزیر «شینزو آبه»، پیشقراول تشویق دیگر قدرت های اصلی به صف آرایی در کنار امریکا در جریان تنازعات دریای جنوب چین و دریای شرق چین بوده است. رهبران بریتانیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا و کانادا ظاهراً توافق داشتند که «لازم است گروه ۷ پیام نیرومندی را ابلاغ کند».

آبه طی یادداشتی در «وال استریت ژورنال» در آستانه اجلاس اظهار داشت که «تضمین آزادی ناوبری» - بهانه ریاکارانه ای که برای توجیه تاخت و تاز امریکا به حریم آبی ادعایی چین و حریم هوایی آن مورد استفاده قرار می گیرد - «پیش نیاز رشد اقتصادی و پیش شرط ثبات» است، اما «متأسفانه همه کشورهای این را تشخیص نمی دهند».

در آستانه اجلاس گروه ۷، صحنه برای تشدید سریع تنش ها آماده می شود. چین نقداً با قدرت واکنش نشان داده است. بیانیه حکومت چین اعلام می کرد که موضوعات منطقه «هیچ ارتباطی» به گروه ۷ ندارند و این که پکن «قاطعانه مخالف ... آن دسته کشورهای است که به مسئله دریای جنوب چین دامن می زنند».

با وجود اقدام گروه ۷ به انتشار بیانیه ای صراحتاً بر ضد چین، شکاف ها و اختلافاتی بر سر سیاست قدرت های اصلی نسبت به پکن، به خصوص از طرف بریتانیا، به چشم می خورد. در ماه های نخست سال ۲۰۱۵، امریکا در تلاش بود سایر اقتصادهای مهم را متقاعد کند که به «بانک سرمایه گذاری توسعه زیرساخت

آسیا» نیبوندند. طرح های واشنگتن زمانی نقش بر آب شد که بریتانیا برخلاف دیگران اعلام کرد که عضو بنیان‌گذار این بانک خواهد شد- حرکتی که به سرعت از سوی سایر قدرت های آسیایی نیز دنبال شد. متعاقباً حکومت اوپاما، بریتانیا را بابت «سازگاری همیشگی» با چین سرزنش کرد.

بریتانیا با وجود هشدار دستگاه سیاست خارجی کشور مبنی بر به خطر افتادن رابطه استراتژیک بریتانیا با امریکا، در جستجوی منافع اقتصادی خود بود که تصمیم گرفت به این بانک بپیوندد.

لندن، به عنوان مرکز مالی انگلستان، در جستجوی آن است که خود را در قلب فعالیت های مالی جهانی چین قرار دهد. همین هفته، وزیر مالیة چین اعلام کرد که ۳ میلیارد رنمینبی (معادل ۴۵۸ میلیون دلار) اوراق قرضه در بازار رنمینبی برون رمزی خود در لندن منتشر خواهد کرد. «فایننشال تایمز» خاطر نشان کرد که حکومت بریتانیا «در تکاپو برای جلب» بازار رنمینبی برون رمزی با هدف «ایجاد پیوندهای اقتصادی بیش تر با چین» است.

از مجموعه گزارش هایی که تا آستانه اجلاس منتشر شده اند، چنین برمی آید که دیوید کامرون، نخست وزیر بریتانیا، هم از طرف امریکا و هم ژاپن تحت فشار قرار خواهد گرفت، چرا که بریتانیا به «بهترین شریک غربی» چین بدل شده و این برخلاف درخواست ها برای افزایش فشار نظامی و دیپلماتیک به پکن است.

به علاوه این نشست پرده از شکاف های عمیقی برداشت که بر سر تمهیدات لازم برای خروج اقتصاد جهانی از رکود وجود دارد. آبه در تلاش برای جلب حمایت از تمهیدات اقتصادی انگیزشی بیش تر به خصوص در اروپا، نمودارهایی را نشان داد که مقایسه ای بود بین وضعیت اقتصادی کنونی با اوضاع سال ۲۰۰۸ که به سقوط بانک «لمان برادرز» و بحران مالی جهانی انجامید.

تمرکز نمودارهای آبه بر تنزل بهای کالاها و به خصوص رشد پایین تر بازارهای نوظهور بود تا از این طریق مخاطرات یک بحران جدید در بازارهای مالی را برجسته کند. مطبوعات غربی استدلال های او را به عنوان گفته هایی «نامعقول» جدی نگرفتند. حتی برخی گزارش ها بر این نظر بودند که آبه این استدلال ها را پیش کشیده تا عقب نشینی خودش از تعهد به افزایش مالیات بر مصرف ژاپن از ۸ به ۱۰ درصد طی سال آتی را

توجیه کند. آبه سابقاً گفته بود که او تنها زمانی چنین اقدامی را انجام خواهد داد که یا زلزله بزرگی رخ بدهد یا نظام بانکداری بین المللی با سقوطی از نوع بانک «لمان برادرز» رو به رو شود.

سخنگوی حکومت بریتانیا گفت که کامرون با دیدگاه های آبه موافق نیست و «نظرات مثبتی درباره اقتصاد جهانی» داشته است. آلمان نیز با بسته انگیزشی اقتصادی مخالفت کرد.

با این حال روندهایی که آبه به آن ها اشاره کرد، هم اکنون آشکارتر از قبل می شوند. رکود اروپا ادامه دارد، به طوری که آمارها نشان دهنده کاهش ۰,۲ درصدی قیمت ها در ماه آوریل، یعنی دومین ماه متوالی تورم منفی، هستند. در امریکا سودها برای سومین سه ماهه متوالی پایین آمده اند. گزارش یک اتاق فکر امریکایی به نام «هیئت کنفرانس» نشان می دهد که رشد بهره وری در امریکا قرار است برای نخستین بار در طول بیش از سه دهه گذشته کاهش پیدا کند.

بازارهای نوظهور و کشورهای صادرکننده کالا مجدداً تحت فشار هستند. این نگرانی وجود دارد که بهبود بازارهای ارز و سهام این کشورها در ماه های مارس و آوریل، به دلیل احتمال افزایش دوباره نرخ های بهره بانک مرکزی امریکا در ماه ژوئن به پایان برسد. این اعتقاد وسیعاً وجود دارد که افزایش ۰,۲۵ درصدی نرخ بهره بانک مرکزی امریکا در ماه دسامبر گذشته، یکی از عوامل پشت آشفستگی بازارهای مالی و بازار کالاها در دو ماه نخست سال جاری بوده باشد.

مبارزه شدید میان قدرت های مهم بر سر بازار و سود، به تنازعات عمیقی انجامیده است. در آستانه اجلاس، امریکا اظهارات حکومت ژاپن را مبنی بر احتمال مداخله برای پایین آوردن ارزش ین نقد کرد و اتحادیه اروپا نیز هشدار داده است که نسبت به آن چه که دامپینگ فولاد چین می داند، وارد عمل خواهد شد.

«ژان کلود یونکر»، سرپرست کمیسیون اروپا، در شرایطی که بیم اجرای سیاست های حمایت گرا از سوی کشورها می رود، اعلام داشت: «اگر کسی بازار را مخدوش کند، اروپا نمی تواند بی دفاع رها شود». پیش نویس بیانیه گروه ۷، بدون آن که اشاره ای به چین داشته باشد، نسبت به عرضه مازاد فولاد ابزار نگرانی کرد. یونکر گفت که اضافه ظرفیت چین در بخش فولاد دو برابر تولید فولاد سالانه اتحادیه اروپا است و در حذف هزاران فرصت شغلی در بخش فولاد از سال ۲۰۰۸ به این سو نقش داشته است.

این موضوع به تلاش چین برای کسب «جایگاه اقتصاد بازار» (MES) در سازمان تجارت جهانی ارتباط داده می شود که امریکا ظاهراً در تلاش است مانع آن شود. اما همین موضوع هم منجر به شکاف هایی شده است. سخنگوی حکومت بریتانیا تأکید می کند که صدور فولاد را نباید با مسأله جایگاه چین خلط کرد.

وقتی بیش از ۳۰ سال پیش گروه ۷ بنیان گذاشته شد، نخبگان حاکم ادعا کردند که این گروه به عنوان یک مکانیسم ایجاد ثبات عمل خواهد کرد و باعث خواهد شد که اقتصاد جهانی به طور هماهنگ عمل کند. اما این ادعا مدت ها است که حقیقتاً در گوشه ای خاک می خورد، چرا که هر یک از قدرت ها منافع ملی و استراتژیک خود را دنبال می کنند.

اوباما در تلاش است که از این اجلاس برای شدت بخشیدن به فشارها علیه چین بهره ببرد. کامرون در جستجوی جلب حمایت گروه ۷ از مخالفت خود با خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (Brexit) است. آبه پشتیباتی گروه هفت را در برابر چین می طلبد، در حالی که قصد دارد با نشان دادن «خشم» و «انزجار عمیق» ژاپن به اوباما به دنبال قتل یک زن ژاپنی در اوکیناوا به دست یک نظامی امریکایی، تمایلات ناسیونالیستی خود را پیش ببرد.

به هیچ رو دقیقاً روشن نیست که چگونه هر یک از این قدرت های مهم نهایتاً صف بندی خواهند کرد. اما یک چیز روشن است: مناسبات بین المللی بیش از پیش به مناسبات دهه ۱۹۳۰ شباهت پیدا می کنند، زمانی که «بحران بزرگ» موجی جهانی از ناسیونالیسم و حمایت گرایی را تغذیه کرد که دست آخر به جنگ جهانی دوم انجامید.

بیش از هفتاد سال پس از اتمام آن جنگ، رکود عمیق جهانی و افزایش شکاف ها میان متحدین امریکا، واشنگتن را وامی دارند که تمهیدات بی پرواتری را در دستور کار قرار دهد. هدف امریکا، نه فقط چین (که تحریکات نظامی مداومی را به اسم «آزادی ناوبری» علیه آن به راه انداخته است)، بلکه همین طور روسیه ای است که زرادخانه های هسته ای اش تقریباً با زرادخانه های ایالات متحده برابری می کند.

این تحولات، خطر عمیق یک نزاع نظامی جهانی را با احتمال بکارگیری سلاح های هسته ای بالا می برد؛ امری که موجودیت بشریت را تهدید می کند.

۲۷ مه ۲۰۱۶

صعود دوباره مبارزه طبقاتی

بری گری

نشانه های فزاینده ای از پایان یافتن یک ربع قرن به چشم می خورد که طی آن مبارزه طبقاتی در امریکا، بریتانیا و سایر کشورهای صنعتی به طور مصنوعی منکوب می شد. هفته های اخیر شاهد موجی از اعتصابات و اعتراضات بوده اند؛ اعتراضات فرانسه علیه «اصلاح» ارتجاعی قانون کار، آن هم علی رغم اعمال وضعیت فوق العاده از سوی حکومت راست گرای «حزب سوسیالیست»؛ اعتصاب عمومی کارگران یونان در برابر سیاست های ریاضتی حزب چپ‌نمای «سیریزا»؛ اعتصابات کارورزان پزشکی بریتانیا علیه کاهش هزینه های اجتماعی به دست حکومت حزب محافظه کار و با حمایت «حزب کارگر»؛ اعتصاب کارکنان بخش کنترل ترافیک هوایی در بلژیک؛ و اعتصابات کارگران هند و چین.

در ایالات متحده امریکا، اعتصاب ۳۹ هزار کارگر «ورایزن»، غول مخابراتی جهان، به عنوان بزرگ‌ترین توقف کار در امریکا طی سال های گذشته، اکنون در ششمین هفته خود است. این تجلی رشد مبارزه طبقاتی در مرکز سرمایه داری جهانی است، اگرچه در مراحل جنینی خود. این همراه بوده است با یک سلسله اعتصابات و اعتراضات تمارضی معلمان «دیترویت» و سایر شهرها و همین طور موجی از اعتراضات اجتماعی مثل تظاهرات علیه مسمومیت آب شهر «فلینت» (میشیگان) و اعتراضات به کشتار پلیسی کارگران و جوانان بی سلاح.

همه این مبارزات در مواجهه با خیانت و خرابکاری اتحادیه ها رخ می دهند. اتحادیه های ورایزن - «کارگران مخابرات امریکا» (CWA) و «برادری بین المللی کارگران برقکار» (IBEW) - کارگران ورایزن را منزوی نموده و هیچ کاری برای مخالفت با اعتصاب شکنی شرکت و حملات خشونت آمیز اعتصاب شکن ها، با بدرقه و محافظت پلیس، به صفوف اعتراضی معترضین نکرده اند.

آن ها برای پایان دادن به اعتصاب و تحمیل یک قرارداد خائنانه لحظه شماری می کنند. ۸۸ عضو دمکرات کنگره، به عنوان متحدین اتحادیه های CWA و IBEW، در اقدامی شتابزده برای پایان دادن به خروج اعتراضی کارگران، نامه سرگشاده ای را روز پنج شنبه برای پایان به اعتصاب منتشر کردند.

سال ۲۰۱۵، اتحادیه «کارگران متحد خودروسازی» (UAW) به زحمت در مهار شورش کارگران خودروسازی علیه قراردادهای خائنانه ای که با خودروسازان مستقر در دیترویت منعقد کرده بودند، موفقیتی به دست آورد. با وجود بهترین تلاش های بروکراسی اتحادیه ای، سال گذشته، شاهد افزایش ملایم اما قابل توجه فعالیت های اعتصابی بوده است.

داده هایی که فوریه گذشته از سوی «اداره آمار کار» (BLS) منتشر شد، نقطه عطف مبارزه طبقاتی در امریکا را به طور کمی نمایش می دادند. این داده ها نشان دهنده افزایش ۴۰۰ درصدی تعداد روزهای ازدست رفته در اختلافات کارگری مهم سال ۲۰۱۵ نسبت به سال گذشته هستند. بخش اعظم این افزایش، به دلیل اعتصاب چهار ماهه ۵ هزار کارگر نفت در سرتاسر امریکا در آن سال و همین طور اعتصاب کارفرمایان شرکت ATI در پیتسبرگ با بستن درها به روی ۲ هزار و ۲۰۰ کارگر فلزکار بود.

اعتصاب ورایزن شمار روزهای ازدست رفته به دلیل توقف کار را در سال ۲۰۱۶ به طور چشم گیری بالا خواهد برد. در این بین قراردادهای کار هنوز انتظار ۵۷۳ هزار کارگر پست، صدها هزار نفر از کارمندان و معلمان عمومی بخش ایالتی و محلی و صدها هزار نفر از کارگران خرده فروش را می کشند.

سطح فعالیت اعتصابی بسیار پایین تر از آن چیزی است که از دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۸۰ مرسوم بود. سال ۲۰۱۵، ۱۲ توقف کار مهم (توقف کاری که شامل ۱۰۰ کارگر و بیش تر باشد) با دخالت ۴۷ هزار کارگر وجود داشت که نسبت به سال قبل افزایش نشان می دهد. این قابل مقایسه است با سال اوج توقف کار در امریکا، ۱۹۵۲، زمانی که ۲,۷ میلیون کارگر در ۴۷۰ مورد اختلاف کارگری-کارفرمایی مهم شرکت کردند.

در دهه ۱۹۸۰، AFL-CIO به موجی از اعتصابات تند علیه اخراج های دسته جمعی، کاهش دستمزدها و مانع تراشی بر سر راه تشکل یابی، خیانت کرد که شروع آن خرابکاری تعمدی در اعتصاب مراقبین پرواز PATCO در سال ۱۹۸۱ و حمایت تلویحی آن از اخراج و وارد کردن ۱۱ هزار اعتصاب کننده به فهرست سیاه به دست حکومت ریگان بود. این امر منجر به آن شد که اعتصاب ها تا چندین دهه به پایین ترین سطوح تاریخی خود برسند. رشد نابرابری اجتماعی و صعود رکورددار دارایی های نخبگان مالی و شرکت ها مستقیماً به ناپدید شدن هر یک از اشکال مبارزه طبقاتی سازمان یافته ارتباط داشت.

سقوط نظام مالی در سال ۲۰۰۸ و متعاقباً یورش به مشاغل، دستمزدها و برنامه های اجتماعی، طبقه کارگر را سردرگم و گیج کرد. اما وقتی روشن شد که طبقات حاکم جهانی قصد دارند از این بحران برای محو تمامی دستاوردهای اجتماعی گذشته و تنزل طبقه کارگر به فلاکت و بی چیزی استفاده کنند، کارگران آغاز به درک این موضوع کردند که هیچ آلترناتیوی غیر از مبارزه سخت وجود ندارد.

احیای مبارزه طبقاتی، نمود سیاسی خود را در چرخش کارگران به ضد تمامی احزاب «چپ» رسمی می یابد که مورد حمایت اتحادیه ها هستند: حکومت حزب کارگر در بریتانیا، حزب سوسیالیست در فرانسه و حزب سوسیال دمکرات در آلمان.

در امریکا، رشد مبارزه جویی طبقه کارگر همراه است با مراحل آغازین رادیکالیزه شدن سیاسی عمیق، که مقدمتاً در حمایت وسیع از برنی ساندرز بازتاب یافت. کسی که ادعای سوسیالیست بودن اش، باعث بزرگنمایی جاذبه اش برای میلیون ها تن از کارگران و جوانانی شده است که سرمایه داری را رد می کنند و در جستجوی آلترناتیو رادیکال هستند. کمپین ساندرز یک واکنش پیشگیرانه به رشد مبارزه طبقاتی و خطر ظهور جنبش مستقل سیاسی و انقلابی طبقه کارگر است. هدف این کمپین، این است که جنبش را در دام حزب دمکرات نگه دارد.

کمپین دونالد ترامپ به همین ترتیب یک واکنش پیشگیرانه به رشد اپوزیسیون طبقه کارگر در برابر دستگاه اقتصادی و سیاسی موجود است. هدف آن، این است که جنبش را در مجاری ناسیونالیستی و شووینیستی بیندازد و شرایط را برای استفاده مستقیم تر از خشونت برای سرکوبی تنش های اجتماعی در داخل کشور فراهم آورد.

احیای مبارزه طبقاتی شاید در مراحل اولیه خودش باشد، اما به طور انفجاری گسترش خواهد یافت. محرک عینی پشت آن، بحران نظام سرمایه داری جهانی است که هیچ چیز جز فقر، دیکتاتوری و وحشت جنگ هسته ای جهانی در چننه ندارد. همه این مبارزات، چه اعتصابات باشند و چه اعتراضات اجتماعی، یک رشته موضوعات انقلابی و مسأله تسخیر قدرت را طرح می کنند.

نخستین وظیفه ای که در برابر کارگران قرار می گیرد، نیاز به گسست از بروکراسی های کارگری ارتجاعی و حامی سرمایه داری است. اما همان طور که لئون تروتسکی در برنامه بنیانگذاری انترناسیونال چهارم، «برنامه انتقالی»، توضیح داد، نیروهای عینی نیرومندی هستند که این وظیفه را تسهیل می کنند:

«جهت گیری توده ها نخست با شرایط عینی سرمایه داری محتضر و دوم با سیاست های خائنانه سازمان های کارگری قدیم تعیین می شود. در بین این عوامل، اولی البته یک عامل تعیین کننده است: قوانین تاریخ، نیرومندتر از سازوبرگ بروکراتیک هستند».

نیاز فوری و فوری در این میان، بنا نهادن یک رهبری انقلابی مارکسیستی برای متحد ساختن تمام مبارزات مختلف به یک مبارزه طبقاتی واحد و تأمین آن با یک چشم انداز سیاسی انقلابی است.

۲۱ مه ۲۰۱۶

پیش به سوی بسیج کارگران اروپا برای دفاع از اعتصابات فرانسه!

الکس لانتیه

با گسترش اشغال و محاصره پالایشگاه های نفت، خروج اعتراضی کارکنان بنادر و فراخوان به اعتصابات بیش تر با وجود حملات پلیس ضد شورش، طبقه کارگر دارد به مثابه نیرویی رهبری کننده در مبارزه علیه قانون کار ارتجاعی حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسه رخ نشان می دهد. این جنبش در حال گسترش در سطح جهانی است. در بلژیک نیز که روز سه شنبه شاهد راهپیمایی ۶۰ هزار نفر در خیابان های بروکسل در اعتراض به کاهش هزینه های اجتماعی به دست حکومت راست گرای این کشور بود، فراخوان هایی به اعتصاب داده شده اند.

این رویدادها به سرعت پرده از بحران سیاسی اروپا برداشته اند. توده های مردم در سرتاسر قاره اروپا به سیاست های ریاضتی اتحادیه اروپا «نه» گفته اند.

حکومت «حزب سوسیالیست» امیدوار بود که با حقنه کردن قانون کار از طریق «مجمع ملی» علی رغم مخالفت های گسترده و متعاقباً درهم شکستن هرگونه اعتراض به دنبال آن، رادیکالیزاسیون رو به رشد طبقه کارگر را فرونشانند. اما حکومت فرانسه اکنون از عمق مخالفت هایی که در برابر قانون نامشروع آن فوران کرده، حیرت زده شده است. هفتاد درصد مردم فرانسه خواهان آن هستند که «حزب سوسیالیست» از اصلاح قانون کار عقب نشینی کند. تلاش های اولیه حکومت برای متوقف کردن جنبش با سرکوب های وحشیانه همگی ناکام بوده اند.

روز سه شنبه وقتی پلیس بلژیک از ماشین آب پاش علیه معترضین بروکسل استفاده کرد، حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسه نیز صدها پلیس ضد شورش را اعزام داشت تا با شلیک گلوله های پلاستیکی، گاز اشک آور و استفاده از ماشین آب پاش، کارگرانی را که تسهیلات نفتی «فو سور مر» (Fos-sur-mer) اشغال کرده بودند متفرق سازند. دیروز پلیس سایت مخزن سوخت «دوشی له مین» (Douchy-les-mines) را از حضور اشغال کنندگان پاکسازی کرد. با این وجود، بسیج طبقه کارگر در برابر ریاضت، هم-چنان به گسترش خود ادامه می دهد.

بیست و پنج سال پس از آن که انحلال اتحاد جماهیر شوروی استالینیستی منجر به چرخش به راست تمامی احزاب چپ نما شد، این دوره طولانی از سردرگمی سیاسی رو به پایان است. جنبش طبقه کارگر پدیدار شده است. زمانی بود که به دنبال خیانت جریان استالینیستی «حزب کمونیست فرانسه» به اعتصاب عمومی ۱۹۶۸، انکار تمام و کمال طبقه کارگر، مارکسیسم و سوسیالیسم بر محافل روشنفکری طبقه متوسط سایه افکنده بود. اما سیر تحولات عینی بحران سیاسی سرمایه داری اروپا و صعود دوباره مبارزه طبقاتی، همه این بحث ها را رد می کند.

این مبارزه ریشه در بحران جهانی و فروپاشی نظام سرمایه داری به دنبال بحران مالی سال ۲۰۰۸ دارد. از آن زمان تاکنون، طبقه کارگر، به ویژه در اروپا، تجربیات تلخ بی شماری از انواع حکومت های سرمایه داری - محافظه کار تا سوسیال دمکرات و حکومت حزب به اصطلاح چپ رادیکال «سیریزا» در یونان - داشته است. این حکومت ها بلااستثنا دستورات شان را از بانک ها می گرفتند و به سیاست های ریاضتی اخلاف خود شدت و عمق بیش تری می بخشیدند.

یورش بین المللی به طبقه کارگر، واکنش نیرومند و رو به رشدی را دربر داشته است: اعتصابات کارگران مخابرات امریکا و خروج اعتراضی معلمان، اعتصاب پزشکان عمومی بریتانیا به کاستن از هزینه های سلامت، اعتصاب عمومی کارگران یونان به سیاست های ریاضتی سیریزا و اعتصابات کارمندان دولت و کارگران صنعتی در هند و چین.

قانون کار فرانسه، در واقع اجرا و تکمیل برنامه «اصلاح ساختاری» درخواستی صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا، به عنوان دو نماینده سرمایه مالی است. این برنامه در همکاری نزدیک با برلین و به خصوص شخص «پیتر هارتس» - کارگزار سوسیال دمکرات اتحادیه های کارگری و نویسنده قوانین هارتس که یک دهه پیش برای کاهش دستمزد کارگران و تنزل شرایط اجتماعی تحمیل شد - تدوین گشت. زمانی که اعتراضات به قانون کار در ماه مارس آغاز شد، مقامات سوسیال دمکرات آلمان، ایتالیا و پرتغال در پاریس گردهم آمدند تا درباره چگونگی مدیریت بحران رایزنی کنند.

سرکوب کارگران فرانسه، هشدار برای طبقه کارگر جهان است. پاسخ ابتدایی نخبگان حاکم فرانسه و جهان به رشد تنش های اجتماعی و مقاومت طبقه کارگر، حرکت سریع تر به سوی دیکتاتوری بوده است.

روشن است که وضعیت فوق العاده اعلام شده در فرانسه و بلژیک اندکی پس از حملات تروریستی پاریس در سال گذشته، در واقع نه شبکه های تروریستی اسلامی را- که در هر حال ابزارهای سیاست خارجی ناتو در سوریه هستند- بلکه اپوزیسیون داخلی با محوریت طبقه کارگر را هدف گرفته است. «حزب سوسیالیست» از این قدرت فوق العاده برای خرد کردن اشغال های کارگری و حمله بردن به تظاهرات مسالمت آمیز و تهدید کردن تظاهرکنندگان با احکام طولانی مدت زندان استفاده می کند.

رویدادهای فرانسه نشان می دهند که چگونه برای طبقه کارگر هیچ گزینه ای باقی نمانده است جز وارد شدن به مسیر انقلابی، و مبارزه برای به زیر کشیدن حکومت های حامی ریاضت در فرانسه و سرتاسر اروپا. با گسترش مبارزات، فرانسه و تمام اروپا دارند وارد یک موقعیت پیشانقلابی می شوند.

متحد بی چون و چرای کارگران فرانسه، بلژیک و یونان در این مبارزه، طبقه کارگر اروپا و جهان است. حمایت و دفاع از برادران و خواهران طبقاتی خود در فرانسه در برابر آزار و اذیت های حکومت «حزب سوسیالیست»، یک وظیفه سیاسی اساسی است در مقابل کارگران جهان قرار دارد.

کارگران فرانسه می توانند به کارگران سرتاسر اروپا که با دقت مبارزات فرانسه و بلژیک و یونان را دنبال می کنند، فراخوان نیرومندی داشته باشند.

کارگران باید به هرگونه تلاش برای ایجاد تفرقه در صفوف اعتراضی بر مبنای ملیت دست رد بزنند. جناح بندی های ناسیونالیستی درون طبقه حاکم که خود را در فرانسه به صورت بخش هایی از «جمهوری خواهان» راست گرا و «جبهه ملی» راست افراطی نشان می دهد، مشغول حمله به اتحادیه اروپا و تلاش برای بهره برداری از بحران قانون کار و انحلال سوسیال دمکراسی اروپا برای قدرت گرفتن هستند. دیروز «مارین لوپن»، رهبر «جبهه ملی»، با صدور بیانیه ای درخواست کرد که حکومت از قانون کار عقب نشینی کند و انتخابات جدیدی را فراخواند.

اتحادیه اروپا، اتحادیه ابرشرکت ها و بانک ها، زندانی است برای طبقه کارگر و خاک حاصلخیزی برای زایش شوونیسم ملی، میلیتاریسم و جنگ. اتحادیه اروپا باید سرنگون شود. اما عقب نشینی در پس مرزهای ملی بر اساس شوونیسم فرانسوی، آلمانی، بریتانیایی، یونانی و غیره، کم تر ارتجاعی و کم تر ویرانگر منافع

کارگران نیست. تنها آلترناتیو مترقی در برابر اتحادیه اروپا، اتحاد اروپا بر بنیانی جدید، انقلابی و برابری طلبانه از طریق مبارزه مشترک کارگران سرتاسر اروپا برای قدرت کارگری و سوسیالیسم است.

کارگران نمی توانند جنبش خود را به عقب نشینی از این یا آن قانون ارتجاعی خاص یا جایگزینی یک حکومت ریاضتی با دیگری محدود کنند. اتحاد و یکپارچگی مبارزات طبقه کارگر اروپا تنها بر اساس یک مبارزه مشترک برای سوسیالیسم در هر یک از کشورهای اروپا قابل پیشروی است.

این امر مستلزم یک بازجهت گیری سیاسی و استراتژیک منسجم طبقه کارگر، از جمله تشکیل ارگان های مبارزه، مستقل از اتحادیه های کارگری و تمامی احزاب سیاسی و نمایندگان نخبگان حاکم است.

مهم تر از همه، این امر مستلزم بنانهادن یک رهبری مارکسیستی جدید در طبقه کارگر، بخش هایی از کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم، در کشورهای سرتاسر اروپا برای حرکت به سوی چشم انداز ایالات متحده سوسیالیستی اروپا است.

۲۶ مه ۲۰۱۶

اعتصاب کارگران یونان علیه سیاست های ریاضتی سیریزا

کریستوف واندرایر

اواخر هفته، توده های کارگران یونان در یک اعتصاب عمومی گرد آمدند و ده ها هزار نفر علیه بسته ای از سیاست های وحشیانه ریاضتی که از سوی سیریزا (ائتلاف چپ رادیکال) اتخاذ و یکشنبه شب در پارلمان تصویب شد، دست به تظاهرات زدند. در آتن، هزاران نفر به خیابان ها ریختند و شعارهایی را نظیر «برای بیرون انداختن حکومت، اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول برخیزید!» و «نه به تاراج تأمین اجتماعی» فریاد زدند.

اعتصاب سه روزه، بخش های وسیعی از اقتصاد یونان را زمینگیر کرد. رانندگان مترو، اتوبوس و قطار، معلمان، کارکنان بخش عمومی، خبرنگاران، خدمه کشتی های فرابر، رفتگران و کارگران بخش خصوصی در این اعتصاب شرکت داشتند. حتی صاحبان کیوسک ها و مغازه های کوچک نیز دست از کار کشیدند.

اما این مانع از آن نشد که سیریزا به نفع افزایش ۵,۳ میلیارد یورویی مالیات نزولی و کاهش ۱,۸ میلیارد یورویی مزایای بازنشستگی در پارلمان رأی ندهد. این سیاست ها شامل افزایش مالیات بر ارزش افزوده (مالیات بر فروش) از ۲۳ به ۲۳ درصد، افزایش مالیات کارگران کم درآمد و کسب و کارهای خرد و افزایش ۲۰ درصدی سهم پرداختی کارکنان بابت مزایای بازنشستگی برای بخش های زیادی از نیروی کار کشور می شود.

این حملات، تنها اخیرترین موارد از یک سلسله تمهیدات اجتماعی ارتجاعی هستند که حکومت نخست وزیر الکسیس سیراس صورت داده است. حکومت سیریزا پیش تر نیز سهم پرداختی بابت مزایای بازنشستگی را افزایش داد، از مزایا کاست و سن بازنشستگی را به ۶۷ سال افزایش داد. این کاهش هزینه های عمومی به بخش اعظم جمعیت آسیب رسانده است. در یونان به دلیل بیکاری وسیع و تکه پاره شدن «تور ایمنی اجتماعی» به دست اتحادیه اروپا، دستمزد کارگران ۳۰ درصد سقوط کرده است و کل خانواده ها مجبور هستند که برای بقای خود به مزایای ناچیز بازنشستگی متکی باشند. به علاوه، دارایی های عمومی خصوصی شده اند که این نیز خود به کاهش بیش تر حقوق و مشاغل انجامیده است.

پاسخ نیرومند به فراخوان اعتصاب علیه حکومت سیپراس که ژانویه ۲۰۱۵ با وعده پایان دادن به سیاست های ریاضتی دیکته شده اتحادیه اروپا انتخاب شد، نتیجه این تجربه تلخ است. میلیون ها کارگر دارند به نتایج مشخصی درباره سیریزا می رسند. اکنون بیش از پیش درک می شود که حکومت سیریزا چیست: یک حکومت بورژوازی ارتجاعی که در خدمت منافع سرمایه اروپایی و بین المللی قرار دارد. حزب به اصطلاح «چپ» سیریزا، ابزار «سی.آی.ای» و بانک ها است و مصمم به دفاع از اتحادیه اروپا و نجات طبقه سرمایه دار ورشکسته یونان با تحمیل بی نوایی و فلاکت به طبقه کارگر.

اعتصاب عمومی این هفته، علامتی است دال بر احیای مبارزه طبقه کارگر پس از شوک و ناامیدی حاصل از خیانت های سیریزا. این مبارزه باید درست گرفتن از این تجربه تلخ خود از سیریزا در سال ۲۰۱۵ را نقطه عزیمت خود قرار دهد.

سیریزا با بهره برداری از اپوزیسیون وسیع اجتماعی در برابر اتحادیه اروپا، صندوق بین المللی پول و بانک ها به دنبال چهار سال ریاضت ویرانگر، به قدرت رسید. این سازمان تا مدت ها در حاشیه حزب سوسیال دمکرات «پاسوک» فعال بود، حزبی که نخستین بار درخواست های ریاضتی اتحادیه اروپا را اجرا کرد. سیپراس خود تا پیش این که اجازه پیدا کند روی کار بیاید، در طی دید و بازدیدهایش از واشنگتن و کشورهای اصلی اروپایی، تمام و کمال بررسی شده بود.

نتایج اتحاد سیریزا با امپریالیسم امریکا و اروپا، بلافاصله پس از روی کار آمدن حزب پدیدار شد. وقتی سیپراس، حزب راست افراطی «یونانی های مستقل» را به عنوان شریک ائتلافی خود معرفی کرد، سیریزا مطلقاً هیچ کاری نکرد تا اپوزیسیون گسترده ای را که نه فقط در یونان بلکه در سرتاسر اروپا در برابر ریاضتی که طی هفت سال بحران اقتصادی شکل گرفته بود، بسیج کند. در عوض سیریزا چند هفته پس از قدرت گیری، وعده های انتخاباتی خود را مبنی بر پایان دادن به برنامه ریاضتی اتحادیه اروپا زیر پا گذاشت و به تداوم بسته نجات مالی با شروط درخواستی اتحادیه اروپا، صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا تن داد.

وقتی اکثریت قاطع مردم یونان در رفراندوم ۵ ژوئیه رأی «نه» به ریاضت اتحادیه اروپا دادند، سیریزا رأی مردم را نادیده گرفت و به چنان کاهش های جدیدی در هزینه های اجتماعی تن داد که به مراتب فراتر از

سیاست های اخلافِ محافظه کار و سوسیال دمکرات آن می رفت. در دورهٔ حکومت سیریزا، بحران اجتماعی تشدید شده است، به طوری که بیکاری رسمی در سطح ۲۵ درصد است و یک سوم خانوارها در فقر زندگی می کنند.

خصلت طبقاتی سیریزا و تمام سازمان های خرده بورژوازی چپ‌نمایی که این حزب را به عنوان آلترناتیو «مترقی» طبقهٔ کارگر ترویج می کردند، تماماً افشا شده است. هر چه بحران عمیق تر و تنش های درون اتحادیهٔ اروپا تندتر باشد، سیریزا نیز به همان اندازه با بی پروایی بیش‌تری به عنوان مدافع سرمایه داری یونان و اروپا عمل و با اتحادیهٔ اروپا و نهادهای مالی بین‌المللی برای دفاع از امتیازات پایگاه اجتماعی خود در میان بورژوازی و اقشار بالایی طبقهٔ متوسط همکاری می کند.

در این جنایت سیاسی، سیریزا شرکای جرم بسیاری دارد. اتحادیه های کارگری اصلی یونان متحدین نزدیک سیریزا هستند و هر آن چه را که در توان دارند برای محدود کردن اعتصابات و تبدیل آن ها به اعتراضات بی یال و اشکم به کار می بندند. گروه های چپ نمای سراسر جهان، از «سازمان سوسیالیستی بین‌المللی» در امریکا تا «حزب چپ» آلمان و «حزب ضد سرمایه داری نوین» فرانسه، به استقبال حکومت سیریزا شتافتند و خیانت های آن را زیر فرش کردند. این سازمان ها یا مستقیماً برای انقیاد طبقهٔ کارگر به دست سیریزا فعالیت کرده اند یا به این توهم دامن زده اند که با فشار از پایین می توان حکومت سیریزا را به اتخاذ یک مسیر نو و مترقی واداشت.

بیش از یک سال حضور این حکومت نشان داده است که این حکومت نمی تواند به مدافع منافع کارگران تبدیل شوند، چرا که این حکومت و حزب رهبری کنندهٔ آن، سیریزا، ابزارهایی در دست طبقهٔ سرمایه دار هستند.

طبقهٔ کارگر یونان در همان حال که مبارزهٔ خود را احیا می کند، باید آگاهانه سرنگونی حکومت سیریزا و بسیج انقلابی کارگران، جوانان و تمامی اقشار تحت ستم جامعه در سرتاسر اروپا و جهان را وظیفهٔ خود قرار دهد. طبقهٔ کارگر یونان باید به مبارزهٔ سیاسی بی رحمانه ای علیه سیریزا و تمامی سازمان های چپ نما دست بزند، از جمله علیه «حزب کمونیست یونان» که منتقد سیریزا است، اما از منظر ناسیونالیسم یونانی، و در عین حال با اتحادیه های کارگری برای مهار و خفه کردن اپوزیسیون طبقهٔ کارگر همکاری می کند.

طبقه کارگر باید مبارزه را از دست اتحادیه های کارگری بگیرد و سازمان های مبارزاتی خود را ایجاد کند: کمیته های اعتصاب کاملاً مستقل از بروکراسی اتحادیه ها، احزاب بورژوازی و دولت. این سازمان های مبارزاتی حقیقتاً دمکراتیک، هسته اصلی ارگان های قدرت کارگری را شکل خواهند داد.

همان طور که کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم ماه نوامبر پیش در بیانیه ای زیر عنوان «درس های سیاسی خیانت سیریزا در یونان» توضیح داد، «این رویدادها اثبات کرده اند که طبقه کارگر با اتکا به حکومت های بورژوازی - حتی آن هایی که از احزاب به اصطلاح «چپ رادیکال» نیرو جذب کرده اند - یا با تلاش برای فشار به چنین حکومت هایی جهت انجام سیاست های مناسبت حال خود، حتی حداقلی ترین منافع اش را نمی تواند مورد دفاع قرار دهد. سیاست های سیریزا نشان می دهد که کارگران انتخابی ندارند جز پیمودن مسیر انقلابی».

۹ مه ۲۰۱۶

چین: خروش اعتراضات به دنبال حذف مشاغل



سال گذشته و به خصوص در ماه های پایانی، چین شاهد صعود ناگهانی شمار مبارزات کارگری بود. سال گذشته در مجموع ۲ هزار و ۷۷۴ اعتصاب و اعتراض کارگری به ثبت رسید، در حالی که این رقم برای سال ۲۰۱۴، یک هزار و ۳۷۹ مورد بود. این ارقام از سوی سازمان مردم نهاد «بولتن کارگری چین» که در هنگ کنگ مستقر است، بر مبنای گزارش های موجود بر روی رسانه های اجتماعی گردآوری شده است. حوزه اصلی تنازعات در صنعت ساخت و ساز بود که ۳۶ درصد کل مورد اعتراض در سال ۲۰۱۵ را شکل می داد. این بازتابی است از کاهش ۲۵ درصدی ساخت و سازهای جدید در سرتاسر چین و لغو بسیاری از پروژه ها. بخش ساخت کالاهای صنعتی نیز ۳۲ درصد کلیه اعتصابات و اعتراضات را دربرمی گرفت.

بین کسادى اقتصادى و صعود عظيم مبارزات كارگرى ارتباط متقابل غيرقابل انكارى وجود دارد. «بولتن كارگرى چين» خاطر نشان مى كند كه «افزايش اعتصابات و اعتراضات، حول و حوش کاهش زمان کاهش ارزش يونان در روز ۱۱ اوت و متعاقباً سقوط بازار سهام آغاز شد و در طى سه ماه آخر سال ادامه يافت».

عدم پرداخت دستمزدها

اكثر اعتصابات، بالغ بر ۷۵ درصد، بر سر عدم پرداخت دستمزدها يا مزايای اجتماعى بودند. تنها ۱۶۸ مشاجره (شش درصد) به طور اخص مرتبط با خواست دستمزدهاى بالاتر بود و همان طور كه «بولتن كارگرى چين» مى نويسد «جرقه هاى بسيارى از اين اعتراضات به دليل کاهش ناگهانى پرداختى ها روشن شدند». در سال ۲۰۱۲، زمانى كه اقتصاد هنوز با رونق رو به رو بود، تقريباً يك سوم اعتصابات مرتبط به مطالبه دستمزدهاى بالاتر بودند. اين نشان دهنده يك چرخش قابل توجه به سوى مبارزات طبقه كارگر از حالت «تهاجمى» به «تدافعى» است.

بارى ديگر، اكثريت اعتصابات در «گواندونگ»، بزرگ ترين اقتصاد استانى كشور رخ دادند. از ۸۸۶ مورد اعتصاب/اعتراض ثبت شده در بخش ساخت كالاهاى صنعتى در سال گذشته، ۲۶۷ مورد در «گواندونگ» صورت گرفت كه ۳۰ درصد كل اعتراضات و اعتصابات اين بخش را شكل مى دهد.

«گواندونگ» هم‌چنين نخستين محلى بود كه در آن سركوب دولت عليه اعتراضات كارگران صورت گرفت. يك چهارم تمامى افراد بازداشت شده به دليل شركت در اعتصابات، در «گواندونگ» بودند. در مجموع سال گذشته ۸۳۱ مورد اعتراض در اقصى نقاط چين رخ داد با مداخله پليس رو به رو شدند. روز ۴ دسامبر، پليس «گواندونگ» هفت فعال سرشناس سازمان هاى مردم نهاد كارگرى را بازداشت كرد و به اسم «ثبات»، فصل جديدى را در سركوب حكومتى باز كرد.

حذف مشاغل فولاد و زغال سنگ

ماه ژانويه «شوراي دولتى» از برنامه حذف ظرفيت توليد فولاد چين به ميزان ۱۰۰ تا ۱۵۰ ميليون تن خبر داد. هيچ چهارچوب زمانى براى اين کاهش ها اعلام نشد كه همين امر انعكاسى از هراس حكومت از نارضايتى اجتماعى گسترده بود.

«مؤسسه برنامه ریزی و پژوهش صنعت متالورژی چین» به عنوان یک هیئت پژوهشی اعلام می کند که کاهش ظرفیت تولید می تواند منجر به حذف ۴۰۰ هزار شغل شود. «شرکت سرمایه بین المللی چین» نیز طی هشدار جدی جداگانه اعلام کرد که طرح های حکومت برای کاهش تولید صنایع فولاد، زغال سنگ، سیمان، آلومینیوم و شیشه می تواند منجر به ۳ میلیون اخراج در طی ۲ تا ۳ سال آینده شود.

کارگران صنعت فولاد و سایر صنایع سنگین هم اکنون از تنزل درآمدها، «مرخصی» اجباری و افزایش ناامنی آسیب دیده اند. با هجوم مازاد ظرفیت به بازار، بهای فولاد در سال گذشته ۳۷ درصد سقوط کرد. توسعه کور و بی برنامه و سفته باری را باید مقصر دانست. کارفرمایان ثروتمندتر شدند، و اکنون کارگران را به حال خود رها می کنند که بار آن را به دوش بکشند!

روزنامه «هند امروز» نسبت به یک «زمستان نارضایتی» در چین هشدار می دهد و گزارش زیر را از اعتراض یک کارگر در «هیبی» منتشر کرد: «ماه دسامبر، یک صبح زمستانی، حدود یک صد کارگر شرکت فولاد و آهن شینگ لونگ به سمت دفاتر حکومت محلی در تانگ شان، با فاصله دو ساعت در شرق پکن، حرکت کردند. چند روز قبل، این شرکت ناگهان اعلام کرد که در حال تعطیل کردن یکی از معادن زغال سنگ خود است. کارگران که هفت ماه حقوق نگرفته بودند، با کمی هشدار رو به رو شدند».

اعتصاب میلیون ها کارگر هندی علیه اصلاحات بازاری حکومت مودی

ده ها میلیون تن از کارگران سراسر هند روز گذشته به اعتصاب عمومی یک روزه ای که ده فدراسیون اتحادیه های کارگری علیه اصلاحات ارتجاعی حامی بازار از سوی حکومت «حزب بهاراتیا جاناتا» (BJP) سازمان داده بودند، پیوستند.

این اصلاحات شامل تغییرات قانون کار به منظور تسهیل بیشتر اخراج ها و تعطیلی کارخانجات؛ لایحه استملاک زمین که قطعات زیادی از زمین را به بهای کشاورزان در اختیار سرمایه داران کلان قرار می دهد؛ خصوصی سازی بیش تر؛ کاهش سوبسیدها؛ و کاستن از هزینه های اجتماعی می شود.



طبق برآورد اتحادیه ها، بیش از ۱۵۰ میلیون کارگر در این اعتصاب شرکت داشتند که آن را به بزرگ ترین اعتصاب سال های اخیر تبدیل می کند. کارکنان دو بخش عمومی و خصوصی از کار دست کشیدند، از جمله در بخش های بانکداری، بیمه، پست، مخابرات، برق، بنادر، صنایع فولاد و زغال سنگ و تولید جوت (کنف هندی) و همین طور ساخت و ساز و حمل و نقل. رانندگان تاکسی و «ریکشا» (سه چرخه های مسافرکشی) همراه با کارگران کشاورز و دهقانان فقیر نیز در این اعتصاب شرکت کردند.

بانک ها، مؤسسات بیمه و حمل و نقل جاده ای از جمله بخش هایی بودند که در بسیاری نقاط کشور، از جمله شهرهای «دهلی نو»، «بمبئی»، «کلکته» و «بنگلور» بیش ترین ضربه را دیدند. تقریباً ۱,۳ میلیون کارمند از ۲۵ بانک عمومی، ۱۱ بانک خصوصی و ۹ بانک خارجی دست از کار کشیدند. کارمندان بانک مرکزی هند نیز همراه با بانک های تعاونی، ناحیه ای و روستایی به این اعتصاب پیوستند.

در شمال هند، حل و نقل عمومی در ایالت های «هاریانانا»، «پنجاب»، «چندی گر» و «هیماچال پرادش» به حالت تعلیق درآمد. کارگران شماری از صنایع، از جمله کمربند صنعتی «مانسار» (ناحیه «گورگان») نیز در اعتصاب شرکت کردند.

در بنگال غربی نیز حزب حاکم «کنگره ترینامول» سعی کرد با بسیج پلیس و اراذل و اوباش خود در مقابل اعتصاب کنندگان، مانع اعتصاب شود. این حزب بخشنامه ای را به کارکنان حکومت ایالتی ابلاغ کرد که هشدار می داد هرگونه غیبت در روز ۲ سپتامبر، منجر به عدم پرداخت حقوق و مزایا خواهد شد.

با وجود ارباب، میلیون ها کارگران بنگالی برای اعتصاب به خیابان ها آمدند. حمل و نقل عمومی در بخش اعظم ایالت متوقف شد و مقامات حکومتی با شمار پایین کارمندان باقی ماندند. در «کلکته»، پایتخت ایالت بنگال غربی، پلیس با باتون به اعتصاب کنندگان حمله ور شد که درگیری هایی را به دنبال داشت. تصاویر تلویزیونی، پلیس را در حالی نشان می داد که زنان درگیر یک تحصن را به زور از محل دور می کردند. خبرگزاری PTI گزارش کرد که تقریباً ۲۰۰ بازداشت در این ایالت صورت گرفته است.

در جنوب هند، کل صنایع، بانک ها، دفاتر حکومتی و دستگاه های تجاری در ایالت «کرالا» همراه با «بندر کوچین» و بنگاه های آی.تی. در «تکنوپارک» و «اینفوپارک» تعطیل شدند. در دانشگاه های دولتی متعددی آزمون های دیروز به بعد موکول شدند. در «تامیل نادو»، حکومت ایالتی تلاش کرد که با استفاده از کارگران اتحادیه های وابسته به خود، اعتصاب حمل و نقل را بشکند، اما حمل و نقل جاده ای با وضعیت طبیعی بسیار فاصله داشت. کارگران بخش خصوصی از شرکت های MRF، «آشوک لی لند»، «هیندوجا» و «اوردی» (Eveready) همراه با کارگران بانک به اعتصاب پیوستند.



مشارکت گسترده در اعتصاب دیروز، نشان دهنده خشم فزاینده نسبت به نخست وزیر «نارندرا مودی» و حکومت او، و همین طور عزم کارگران و زحمتکشان روستایی به دفاع از مشاغل و وضعیت معیشتی خود است.

با این حال تصمیم اتحادیه های کارگری به فراخواندن اعتصاب دیروز، هیچ ارتباطی به مبارزه سیاسی علیه حکومت مودی و سیاست های ضد کارگری آن ندارد. در عوض هدف آن ها این بود که با فرونشاندن این خشم، آن را به پشت یکی دیگر از احزاب مهم بورژوازی حرکت دهند، یعنی حزب کنگره و متحدین آن.

در این میان، «مرکز اتحادیه های کارگری هند» (CITU) و «کنگره سراسری اتحادیه های کارگری هند» (AITUC)، که به ترتیب زیرشاخه های دو حزب پارلمانی استالینیست اصلی کشور یعنی «حزب کمونیست هند-مارکسیست» (CPM) و «حزب کمونیست هند» (CPI) هستند، نقش سیاسی اصلی را در این اعتصاب ایفا کردند. هم CPM و هم CPI ابزارهایی در دست حکومت های مرکزی و ایالتی برای اجرای سیاست های کاپیتالیستی به بهای کارگران بوده اند؛ خواه به طور مستقیم و خواه با سر پا نگه داشتن حکومت های ائتلافی به رهبری کنگره.

استالینیست ها از اعتصاب عمومی برای تقویت جایگاه خود در مقابل کنگره و سایر احزاب بورژوازی استفاده کردند و از همین رو بود که از نزدیک با فدراسیون های کارگری آن ها در سازماندهی اعتصاب همکاری داشتند. این همکاری شامل نه تنها «کنگره ملی اتحادیه های کارگری هند» (INTUC) به عنوان شاخه

وابسته حزب کنگره می شد، که همین طور اتحادیه های زیرشاخه حزب فاشیستی «شیو سنا» و همین طور «اتحادیه کارگران هند» (BMS) را که وابسته به حزب مودی (BJP) است، دربر می گرفت.

همه این ها تنها برای بازوی اتحادیه ای این احزاب بورژوایی اعتبار می خرد و طبقه کارگر هند را وابسته به دستگاه سیاسی نگه می دارد. حتی پس از آن که BMS از اعتصاب عقب نشینی کرد (آن هم با این که ادعا که حکومت امتیازاتی داده است)، رهبران استالینیست اتحادیه ها با همتایان خود در BMS ملاقات کردند تا آنان را متقاعد به تغییر تصمیم خود سازند.

بیانیه دفتر سیاسی CMP با استقبال از نتیجه اعتصاب، این توهم را قوت بخشید که با اعمال فشار می توان حکومت مودی را از سیاست های حامی بازار خود منصرف کرد. CPM اعلام کرد که حکومت باید «دست کم اکنون بفهمد که کل طبقه کارگر کشور به سیاست های ضد کارگری وی دست رد می زند و خواهان برخورداری از زندگی شایسته و امنیت اقتصادی است».

با این حال حکومت مودی قصد ندارد موتور محرک اصلی سیاست های خود را تغییر بدهد. رشد اقتصادی هند به دنبال تداوم بحران اقتصادی جهانی رو به آهستگی است و حکومت از سوی سرمایه داران کلان تحت فشار است تا به برنامه حامی بازار خود شتاب ببخشد. تنها راه دفاع از مشاغل و وضعیت معیشت، گسست سیاسی از CPM و CPI و تمامی جناح های طبقه حاکم و مبارزه مستقل متکی بر استراتژی سوسیالیستی تشریح شده در بیانیه دوم سپتامبر «حزب برابری سوسیالیستی» است.

گزارشگران ما با کارگران اعتصابی در «تامیل نادو»- مرکز ایالت «چنای»- در نزدیکی ایستگاه راه آهن مرکزی شهر و همین طور ترمینال اتوبوس شهرک صنعتی «امباتور» گفتگو کردند.



راجش، یک کارگر بیمارستان، گفت: «اکثر کارگران بخش های عمومی با خطر خصوصی سازی رو به رو هستند. در بیمارستان ما، مشکلات زیرساخت و پرسنل وخیم تر شده. بخش سلامت، آموزش و کشاورزی همه به سوپسیدهای حکومت وابسته هستند. اگر این بخش ها خصوصی شوند، خیلی از مردم عادی آسیب می بینند».

پارتاساراتی توضیح داد: «من تقریباً ۳۲ سال هست که دارم در بخش راه آهن کار می کنم. همه ما مخالف خصوصی سازی هستیم. هم حزب کنگره و هم حزب بهاراتیا جاناتا ابتکار عمل را برای اجرای سیاست های ضد کارگری به دست گرفتند. این حکومت قرار است بخش عمومی را نابود کند و شرایط بیکاری گسترده را به وجود آورد. بنابراین آینده نسل جوان با تردید رو به رو هست. کارگران اجازه نمی دهند چنین اتفاقی بیفتد. ما قویاً مخالف این هستیم».

سانکار گفت: «حکومت فعلی فقط به همان اقداماتی شدت بیش تری بخشیده که حکومت سابق به رهبری کنگره انجام می داد. با این نظر شما موافقم که همان اتحادیه هایی که این اعتصاب را سازمان داده اند، از فراخواندن کارگران راه آهن به اعتصاب طفره می روند. مشغول زد و بند سیاسی هستند. من از ایجاد یک حکومت کارگری و دهقانی با سیاست های سوسیالیستی استقبال می کنم».

مونوسامی، یک کارگر ساخت و ساز گفت: «این جا اکثر کارفرماها تمایل دارند از شمال هند کارگر استخدام کنند، چون این کارگرها ارزان هستند. من معمولاً روزی ۵۰۰ روپیه می گرفتم، در حالی که کارگری از شمال هند که همین کار را انجام می دهد ۳۰۰ روپیه می گیرد و تازه ساعات بیش تری نسبت به ما کار می کند. به نظر من کارگران شمال هند باید دستمزد مشابهی بگیرند و فقط هشت ساعت کار کنند. اما اتحادیه ها این مسأله را مطرح نمی کنند».

۳ سپتامبر ۲۰۱۵